

فصلنامه علمی - پژوهشی «پژوهش زبان و ادبیات فارسی»

شماره پنجاهم، پاییز ۱۳۹۷: ۲۱-۱

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۰۴/۰۸

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۱۰/۱۲

از اندام‌واژه صورت تا حرف ربط

* صدیقه پورملکی

** مجتبی منشی‌زاده

*** ارسلان گلفام

**** فردوس آقاگل‌زاده

چکیده

دستوری‌شدگی فرایندی است که طی آن یک صورت واژگانی به یک عنصر دستوری تبدیل می‌شود. به کمک این فرایند، تغییرات معنایی یک تک‌واژه قاموسی در کنار برخی تغییرات مقوله‌ای و آوایی به عملکرد ساختاری در حوزه نحو می‌انجامد و سازه‌های واژگانی سابق برای بیان مفاهیم دستوری انتزاعی مانند زمان، وجه و نمود به خدمت گرفته می‌شود. از جمله منابع واژگانی هر زبانی، اندام‌واژه‌ها هستند که شبکه معنایی بزرگ و بسامد کاربردی فراوانی دارند. مشارکت این دسته از واحدهای واژگانی آزاد در فرایند دستوری‌شدگی به وسیله پژوهشگران مختلفی گزارش و نشان داده شده است که برخی اندام‌واژه‌ها با حرکت در پیوستار دستوری‌شدگی و دور شدن از معنای مرکزی خود به حرف اضافه تبدیل شده‌اند. مقاله حاضر بر آن است در چارچوب عملکرد این فرایند به جست‌وجوی اندام‌واژه «صورت» و الگوی تغییرات این واحد قاموسی در نظام زبان فارسی بپردازد و بر این اساس صورتهای بسیط، مشتق و مشتق مرکب اندام‌واژه صورت بیان‌شده در «فرهنگ کنایات سخن» انوری (۱۳۸۳) و فارس‌نت^(۱) را در راستای پاسخ به پرسش‌های ذیل بررسی کرده است: ۱- پیوستار تغییرات درباره

* دانشجوی دکتری زبان‌شناسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات تهران spmaleki@yahoo.com

** نویسنده مسئول: دانشیار گروه زبان‌شناسی، دانشگاه علامه طباطبایی monshizadeh30@yahoo.com

*** دانشیار گروه زبان‌شناسی، دانشگاه تربیت مدرس golfamarsalan@gmail.com

**** دانشیار گروه زبان‌شناسی، دانشگاه تربیت مدرس aghagolzadehferdows@yahoo.com

دستوری شدن اندام‌واژه صورت چگونه است؟ (۲) پیامدهای معنایی، واژنحوی و مقوله‌ای دستوری شدن این اندام واژه چیست؟ کاوش در داده‌ها نشان داده که این واحد قاموسی نیز مانند دیگر اندام‌واژه‌ها در فرایند شرکت نموده و جلو رفته و پس از اشاره به اندام صورت (معنای مرکزی)، دچار بسط معنایی و تنزل پایگانی شده و در ساخت‌ها و نقش‌های جدیدی حضور یافته است. ایستگاه پایانی تغییرات این اندام‌واژه، عملکرد دستوری به مثابه حرف ربط مرکب ناهمپایه‌ساز برای بیان شرط و تقابل است. در جریان این تحولات از معنای مرکزی خود دور و دورتر شده تا جایی که در حالت حرف ربط مرکب، دیگر اثری از محتوای قاموسی اولیه و اشاره به اندام صورت نیست.

واژه‌های کلیدی: دستوری‌شدگی، واژه قاموسی، تغییر معنایی، تغییر مقوله‌ای، اندام‌واژه‌ها.



مقدمه

دستوری‌شدگی در یک تعریف ساده اشاره دارد به فرایندی که در آن مجموعه‌ای از تغییرات معنایی، دستوری، پایگانی، نقشی کاربردی، ساختی و شناختی گریبان برخی واژگان قاموسی را گرفته و در پایان فرایند، از آنها صورت‌هایی دستوری با ویژگی‌های جدید به وجود می‌آورد. به نظر می‌رسد بزرگ بودن دامنه تغییرات صورت‌گرفته یا چندوجهی بودن آن، زمینه‌ساز تغییر در نظام دستوری^۱ زبان بوده و همین وضعیت، موقعیت خاصی به این فرایند می‌بخشد. گاهی سخن از چهار سازکار به هم پیوسته تضعیف معنایی^۲، تعمیم/گسترش بافتی^۳ و دگرگونی مقوله‌ای^۴ - که در از دست رفتن ویژگی‌های واژنحوی صورت واژگانی نقش داشته - و کوتاه‌شدگی آوایی است (Frajzyngier, 2008: 63) به نقل از (Heine and Kuteva, 2002: 2, Heine, 2003: 579) که بازایی مراحل دستوری‌شدگی را هم ممکن می‌سازد.

شناسایی دستوری‌شدگی برخی از افعال قاموسی برای بیان مفاهیم دستوری وجه و نمود و مشارکت برخی از اندام‌واژه‌ها در فرایند و تبدیل آنها به حرف اضافه در برخی از مقاله‌ها آمده است که در بخش پیشینه به آن پرداخته خواهد شد. اندام‌واژه صورت که دست‌مایه پژوهش حاضر است، واژه‌ای است قرضی که از زبان عربی به زبان فارسی وارد شده است و سیر جاگیری این واژه در زبان فارسی و مواجهه گویشوران فارسی با آن، حکایت از پذیرش یک شناسنامه ایرانی برای آن است و شاهد چنین ادعایی اثرگذاری، فرایند دستوری‌شدگی بر آن مانند واژه‌های اصیل ایرانی است. سخنگویان زبان فارسی با گزینش این واژه و قرار دادن آن در فرایند دستوری‌شدگی نشان دادند که تعاملشان با آن مانند سایر واژگان زبان فارسی است.

در این پژوهش بر اساس چارچوب کلی دستوری‌شدگی به تحول‌های رخ داده درباره اندام‌واژه صورت و دستوری‌شدن آن می‌پردازیم و در جست‌وجوی پاسخ به این پرسش‌ها هستیم:

(۱) پیوستار تغییرات درباره دستوری‌شدن اندام‌واژه صورت چگونه است؟

1. Grammar
2. desemanticization
3. extension - use in new context
4. decategorialization

۲) پیامدهای معنایی، واژنحوی و مقوله‌ای دستوری شدن این اندام واژه چیست؟ پژوهش نشان داد که این اندام واژه قرضی هم مانند برخی دیگر از عناصر دستوری شده اصیل فارسی در فرایند دستوری شدگی شرکت نموده و درجاتی از پیوستار آن را طی کرده است. این اندام واژه در فارسی معاصر در کارکرد اسمی (قاموسی) خود در سطح جمله ایفاگر نقش‌های دستوری نهادی/فاعلی، مفعولی و... است و پس از مشارکت در فرایند با عملکردی فراتر از جمله، در سطح متن به حرف ربط ناهمپایه ساز برای بیان تقابل و شرط بدل شده است.

پیشینه مطالعات

پژوهش‌های بنیادی دستوری شدگی

در حالی که «آنتوان میه» فرانسوی، چهره درخشان نخستین توجه و نام‌گذاری این فرایند است، «هاینه» (۲۰۰۳) قائل به سه نقطه عطف درباره پیشینه آثار و مطالعات دستوری شدگی است:

الف) آثار فلاسفه فرانسوی و بریتانیایی در قرن هجدهم

از جمله افراد این دوره، «کوندیل»^۱ فیلسوف فرانسوی است که نخستین بار ایده تحول صورت‌های دستوری و وندها را از صورت‌های واژگانی آزاد مطرح کرد. او در اثرش^۲ (۱۷۴۶) توضیح می‌دهد که از منظر تاریخی، پیچیدگی‌های دستوری و صورت‌های انتزاعی از تکواژهای قاموسی ملموس^۳ به دست آمده است. از نظر او، پسوندهای زمان^۴ و سایر تصریف‌های فعلی^۵، ریشه در واژگان مستقل^۶ داشتند (Heine, 2003: 575-576 و Lehman, 2015: 1).^(۳)

ب) آثار زبان‌شناسان آلمانی در قرن نوزدهم

زبان‌شناس تطبیقی «فرانتس بوپ» (۱۸۲۸، ۱۸۳۳ و ۱۸۱۶) به عنوان نخستین

1. Etienne Bonnot de condillac
2. Essay sur L'origine des «connaissances humaines
3. lexemes
4. tense
5. verbal inflections
6. independent

فردی که به مفهوم دستوری‌شدگی اهمیت داد، بخش عمده‌ای از اصول دستور تطبیقی‌اش را به تغییر از صورت واژگانی به صورت دستوری اختصاصی داد. زبان‌ها را باید به منزلهٔ مجموعه‌های زنده‌ای در نظر گرفت که برحسب قواعد معینی شکل یافته‌اند و چون درون خود پیرو اصل ذاتی زندگی هستند، گسترش می‌یابند و سپس چون از درک و فهم خود عاجز می‌مانند، به تدریج می‌میرند و از بین می‌روند و اجزای صورت‌هایی که در اصل حائز اهمیت بوده‌اند، لکن به تدریج تبدیل به ضمایم کم‌مایه‌ای شده‌اند، دور می‌ریزند، تحریف می‌کنند یا از آنها سوءاستفاده می‌کنند (جی نیومایر، ۱۳۷۸: ۲۶-۲۷).

افراد بعدی عبارت بودند از آگوست ویلهلم فون شلگل^۱ (۱۸۱۸)، ویلهلم فون هومبولت^۲ (۱۸۲۵)، فرانتس فولنر^۳ (۱۸۳۱)، ویلیام دو ویتنی^۴ (۱۸۷۵) و از همه بیشتر بیشتر جورج فون گابلنتز^۵ (۱۹۰۱) (Heine, 2003: 576). در هنگامه افول مطالعات، آنتوان میه فرانسوی (۱۹۱۲) از اندک نویسندگان بود که از یافته‌های دستوری‌شدگی بهره برد. آنتوان میه که خود از شاگردان «فردیناند دو سوسور»، زبان‌شناس شهیر سوئسی بود و شهرت آرا و افکار استادش، نظریه‌های او را درباره دستوری‌شدگی در محاق خود پنهان کرد، (کاملاً مناسب و به‌جا^۶) دستوری‌شدگی را ظرفیت خوبی برای توصیف حقایق خاصی درباره تاریخ زبان‌های هند و اروپایی معرفی کرده، تصور اینکه ارائه چنین نظری، در زمانه‌ای که آرای استادش درباره برتری بررسی‌های همزمانی زبان‌ها در تنظیم مجدد تلاش‌های زبان‌شناسانه از نگرش‌های بازسازی محور تاریخی به جست‌وجوهای همزمانی نقش اساسی ایفا می‌کرد، چقدر می‌توانست توجهات را جلب نماید کاملاً قابل درک است (Lehman, 2015: 4).

همچنین از میه به عنوان مبدع یک سه‌گانه معروف یاد می‌شود. او نخستین کسی بود که واژه دستوری‌شدگی^۶ را ابداع کرد. او اولین فردی بود که از دستوری‌شدگی به مثابه یک نیروی مؤثر در تغییر سخن گفت و اثر خاصی را به آن اختصاص داد. همچنین

1. Agust Wilhelm Von schelegel
2. Wilhelm Von Humboit
3. Franz wüllner
4. William Dwight Whitney
5. George vonder Gabelentz
6. Grammaticalization

از او به عنوان اولین پژوهشگر زبانی که دستوری‌شدگی را بخش مرکزی تئوری تغییر زبان معرفی کرد، یاد می‌شود (Hopper & Traugott, 1994: 20). او قائل به فرایندهای مجزای قیاس و دستوری‌شدگی برای تغییر زبان بود و می‌گفت:

«[علاوه بر قیاس] فرایندی دیگری در تغییر یک واژه مستقل به یک عنصر دستوری وجود دارد... [این] فرایند... [که شامل] انتساب (attribution) مشخصه دستوری به واژه سابقاً مستقل بود... [هست یکی از تنها دو روشی که از طریق آن ساخت‌های زبانی دستوری تشکیل می‌شوند]» (Campbell & Janda, 2001: 95 به نقل از Meillet, 1912/1926:131).

واژه‌های کاربردی میه در تبیین دستوری‌شدگی عبارت بود از «weakening» و «attrition» که حکایت از نگرش‌های کلاسیک به موضوع تغییر زبان داشت. نگرش‌هایی که تغییر در زبان را با فساد زبان^۱ برابر می‌دانست (Hopper & Traugott, 1994: 24-25). برای میه، دستوری‌شدن به معنای تبدیل‌های زیر بود (Campbell and Janda, 2001):

lexical > grammatical
syntactic > morphological
Lexical > Syntactic > morphological

کمپل کوریلویچ^۲ که خود از متخصصان زبان‌های هند و اروپایی محسوب می‌شد، نفر بعدی است که توانست از یافته‌های دستوری‌شدگی به عنوان بخشی از روش‌شناسی خود در زبان‌شناسی تاریخی استفاده نماید.

(ج) پژوهش‌های انجام‌شده سه دهه آخر قرن بیستم

نقطه عطف سومی که هاینه (۲۰۰۳) برای مطالعات دستوری‌شدگی ذکر می‌کند، سال‌های دهه هفتاد میلادی از قرن بیستم است. عده کثیری از زبان‌شناسان، اقبال مجدد به دستوری‌شدگی و انجام پژوهش‌های پرشمار بعدی را نتیجه فعالیت‌های «تالمی گیون» می‌دانند. از نظر گیون، هیچ درکی از ساخت زبان به دست نخواهد آمد، مگر آنکه

1. Deterioration
2. Kurylowicz

دانشی درخور از مراحل اولیه تکامل یک زبان داشته باشیم (Heine, 2003: 576). او دستور را محصول تغییر معرفی کرده، مدعی شد که صورت ساختی دستور زبان بر اساس نقش کلامی^۱ آن به دست می‌آید. مجموعه تغییراتی که گیون^(۴) به آنها اشاره کرده است، عبارتند از:

tighter syntactic mode	—————>	loose pragmatic mode
standard language	—————>	pidgin / creole
adult language	—————>	child language
planned/ written discourse	—————>	unplanned /oral discourse

(Hopper, P. J. 1996: 217-236)

از آن پس پژوهشگران اقبال زیادی به این موضوع از خود نشان دادند و دستوری‌شدگی، چارچوب جست‌وجوی تکواژهای دستوری از تکواژهای قاموسی شد و ابعاد گسترده‌ای یافت. در این راستا دامنه تحقیقات به افعال، اسامی، اعداد و اندام‌واژه‌ها گسترش یافت. از جمله این پژوهش‌ها می‌توان به «دستوری‌شدگی و زبان‌شناسی نقش‌گرا» هاردیر و بوی (۲۰۱۱)، «تئوری کاربرد بنیاد و دستوری‌شدگی» بای بی (۲۰۱۱)، «دستوری‌شدگی توسعه‌یافته» فرزینگر (۲۰۰۸)، «اندیشه‌هایی در دستوری‌شدگی» لمن (۲۰۱۵)، «دستوری‌شدگی» اندرسون و ترم (۲۰۰۷)، «بررسی مفهوم دستوری‌شدگی» لیندستروم (۲۰۰۴)، «دستوری‌شدگی و رده‌شناسی زبان» بی‌سانگ (۲۰۱۱)، «بررسی دستوری‌شدگی و مشکلاتش» کمپیل و یاندا (۲۰۰۱)، «مشکلات پژوهش‌های دستوری‌شدگی» دیوالد (۲۰۱۰)، «دستوری‌شدگی وضعیت واژه‌ها به نشانگر نمود» جراد (۲۰۱۵)، «دستوری‌شدگی اندام‌واژه‌ها در زبان سامی حبشی» جیبری (۲۰۱۴) و «دستوری‌شدگی اندام‌واژه صورت در زبان آمهاریک» ای برا (۲۰۱۶) اشاره کرد.

پژوهش‌های ایرانی

آغاز توجه به دستوری‌شدگی را می‌توان در شناسایی برخی تغییرات مقوله‌ای یافت که در برخی دستورهای سنتی و متون پژوهشی دورتر به آنها اشاره شده است که از آن

1. discourse

جمله می‌توان به «استفاده صحیح صفت یا قید» نفیسی (۱۳۴۵)، «معرفی نیم وند «شناس» در اسامی علمی» اماناوا^۱ (۱۳۷۲)، «واژه‌شناسی و فرهنگ‌نگاری در زبان فارسی» وثوقی (۱۳۸۳) و دستور زبان‌های احمدی گیوی و انوری (۱۳۸۶)، خانلری (۱۳۷۷)، احمدی گیوی (۱۳۸۰)، فرشیدورد (۱۳۸۸) و ظرفیت‌های فعل طیب‌زاده (۱۳۸۵) اشاره کرد.

در سخن از تغییر مقوله‌ای در اندام‌واژه‌ها می‌توان به ماهوتیان (۱۳۷۸) اشاره کرد. او می‌آورد که رو، پهلو یا پشت کلمه مکانی هستند که پس از اضافه شدن جزء اضافه به آنها به حرف اضافه تبدیل می‌شوند. او همچنین با اشاره به «رخ» به معنای صورت و بخشی از اندام انسانی می‌گوید که این واژه در اثر بسط استعاری می‌تواند در ساختمان فعل مرکب مشارکت نماید و «رخ دادن» را بسازد (ماهوتیان، ۱۳۸۷: ۳۲۷). همچنین لازار هم می‌گوید که واژه‌هایی مانند «پشت» که به صورت اسمی خود نیز زنده‌اند، با مفهومی عینی‌تر [مثلاً «پشتم درد می‌کند»] کاربرد زیادی دارند. اما وقتی که برای اشاره به بخشی از «فضا» به کار می‌رود، ویژگی‌های قید اسم می‌یابند، مانند رو (به معنای بر، بالا که در اصل به معنی چهره است) (لازار، ۱۳۸۴: ۱۱۵).

از جمله مقاله‌های علمی، پایان‌نامه‌های ارشد و رساله‌های دکتری درباره دستوری‌شدگی می‌توان به «شناسایی برخی موارد دستوری‌شده در مقوله فعل» نغزگوی کهن (۱۳۹۵) و داوری و نغزگوی کهن (۱۳۹۵)، «بررسی دستوری‌شدگی اضافه مکانی Gaed در گویش شوشتری» بابا احمدی امانی (۱۳۹۳)، «دستوری‌شدگی در فارسی میانه» کمالی دولت آبادی (۱۳۸۸)، «توصیف و تحلیل دستوری‌شدگی در ترکی آذربایجانی» میرزایی (۱۳۹۴)، «بررسی پایه‌های دستوری‌شدگی در بیان شفاهی تجربیات در زبان فارسی گفتاری» حسین پور لشکامی (۱۳۹۲) و «نقش دستوری‌شدگی در تحول تاریخی فعل در زبان فارسی» سعادت مصطفوی (۱۳۹۴) مشاهده کرد.

درباره دستوری شدن اندام‌واژه‌ها نیز می‌توان به اثر نغزگوی کهن و راسخ مهند (۱۳۹۱) اشاره کرد که در قالب دستوری‌شدگی و بسط استعاری، به ساخته شدن حروف

1. Emanava F.

اضافه (پیش/ پس اضافه) از نام اعضای بدن می‌پردازند. مجموعه‌ای که این دو پژوهشگر به آنها اشاره کرده‌اند شامل شانه، سینه، دهن/ دهنه، گوش، ناف، پهلوی، شکم، کمر، بغل، سر، پشت پا و... است، اما از اندام‌واژه صورت ذکری نکرده‌اند. استاجی (۱۳۸۶) نیز به دستوری‌شدگی اعضای بدن به حروف اضافه اشاره دارد و به اندام‌واژه‌هایی مانند روی، پشت، بغل، میان، کمر، سر و... پرداخته است.

چارچوب نظری و تحلیل داده‌ها

پژوهش حاضر، پژوهشی توصیفی - تحلیلی در چارچوب فرایند دستوری‌شدگی است. دستوری‌شدگی، نظریه‌ای همه‌زمانی محسوب می‌شود که به شناسایی موقعیت همزمانی عناصر زبانی مبتنی بر تحولات در زمانی آنها می‌پردازد. بر این اساس دستوری‌شدگی و تکوین عناصر دستوری از آیتم‌های غیر دستوری به مناسبات خلق دستور توجه دارد. نویسنده سعی نموده است با مرور و جست‌وجوی داده‌ها از فرهنگ کنایات سخن انوری (۱۳۸۳) و فارس نت ذیل مدخل صورت و نیز ششم زبانی خود به عنوان پژوهشگر گویشور، در کاربرد روزانه و مشارکت در گفت‌وگو با دیگر سخنگویان زبان فارسی، به توصیف و تحلیل معانی مختلف این صورت زبانی اقدام نموده، با بررسی فرایند تغییر معنا به روند دستوری شدن این اندام‌واژه بپردازد.

بررسی مدخل صورت و اشکال ساده، غیر ساده یا مرکب و مشتق‌مرکب آن در فرهنگ کنایات سخن و فارس نت نشان داده است که این واژه در فرهنگ کنایات سخن، در مجموع دارای ۴۱ کاربرد، ۷ مورد کاربرد اسمی ساده و ۹ مورد غیر ساده یا مرکب است. در این کاربردها، واژه صورت در کنار صورت‌های زبانی «رو» و «رخ» در معنای چهره در زبان فارسی به عنوان معنای مرکزی عمل کرده و مبین یکی از اندام‌های فوقانی بدن انسان است. اندامی که مجموعه چشم‌ها، پیشانی، ابروها، بینی، لب‌ها، چانه، گونه‌ها، دهان و حتی لثه‌ها و مو را شامل می‌شود و این شامل شدن را در کاربردهایی که واژه صورت به جای اجزای آن به کار می‌رود می‌توان دید.

۱-۱- بچه صورت زیبایی داشت.

۱-۲- صورتشو اصلاح کرد (موی صورتشو تراشید).

۱-۳- صورت‌م ورم کرده (بعد از دندان‌پزشکی: لثه ورم داره).

۱-۴- رفت دکتر و پوست صورتشو کشید (نواحی گونه‌ها کشیده میشه).

۱-۵- صورتشو درهم کشید و رفت (ابروها را به هم نزدیک کرد) و... .

در نمونه‌های بالا، کاربرد صورت بر اساس معنای مرکزی و معانی ناشی از کاربرد کل به جای جزء صورت گرفته است. صورت همچنین در معانی شکل، دال، تیپ، وضع، حالت چهره، بخش بیرونی و ظاهری چیزی، سیاهه اشخاص، اشیا و اعمال، چهره زیبا و بت نیز به کار رفته است که گسترش معنایی آن ناشی از کاربرد استعاری و جست‌وجوی شباهت میان صورت واقعی و درک ما از آن با ظاهر و نمای بیرونی و در مرحله بعد با گسترش بیشتر در معنای وضع و حالت است که در بافت‌های مختلف دوباره ابعاد دیگری می‌یابد.

۲-۱- صورت تمام واژه‌ها را در یه جدول بیار.

۲-۲- این کارش صورت خوبی نداره.

۲-۳- طلاق حتماً باید صورت قضایی داشته باشه.

۲-۴- صورت قضیه نشان می‌دهد که انفجار ساختگی بود.

۲-۵- صورت اموالشو برام بیار.

۲-۶- هر آدمی که نظر با یکی ندارد و دل به صورتی ندهد، صورتی بست لایعقل.

۲-۷- گر کنی سیرکنان روی به صورت‌خانه / صورت چین کند از شرم تو رو بر

دیوار (انوری، ۱۳۸۳: ۱۰۶۵).

مشارکت در ساخت فعل مرکب ۱۹ مورد و صورت‌های مشتق مرکب و مشتق به ترتیب ۴ و ۲ مورد بوده است. همچنین از ۱۹ مورد مشارکت در ساخت فعل مرکب، ۳۳ معنای مختلف آورده شده است. فارس نت نیز روایت‌کننده ۱۷ مورد مشارکت در ساخت فعل مرکب، ۸ و ۶ مورد کاربرد اسمی ساده و مرکب، ۱۶ مورد حضور در ترکیب‌های اضافی در هر دو نقش هسته و وابسته و ۷ مورد صفت فاعلی در نقش اسمی است. درباره مشارکت این اندام‌واژه در ساخت‌های مرکب می‌توان به صورت‌آراء، صورت‌آفرین، صورت‌بند و صورت‌نگار، در معنای نقاش و خداوندگار اشاره کرد. به نظر می‌رسد صورت در ساخت‌های مرکب ذکرشده در معنای وجود و نگارنده صورت

(صورت‌نگار و...)، دهنده وجود، معنی داده و از کل ساخت، مفهوم «آفریننده و وجودبخش» مستفاد می‌شود (گسترش استعاری). صورت پرست و صورت‌بین در معنای ظاهر پرست (گسترش معنایی)، صورت‌دار در معنای دارای نقش و نگار (گسترش معنایی)، صورت‌پسند و صورت‌باز در معنای جمال پرست (نزدیک به معنای مرکزی)، صورت‌خانه در معنای بت‌خانه (صورت در معنای ظاهر مجعول وجود اصلی)، صورت‌تراش در معنای اسم ابزار و اسم شغل و صورت‌پذیر در معنای ممکن و شدنی (در این کاربرد مفهوم وجودبخشی در اندام‌واژه صورت با گسترش بیشتر در معنای ممکن و شدنی آمده است) استفاده شده است.

تمام ساخت‌های مرکب نام‌برده شده، اشکال مشتق مرکبی نیز می‌سازند، مانند صورت‌آرایی، صورت‌پذیری، صورت‌پرستی و صورت‌سازی. اسم‌های مرکب دیگر مانند صورت‌غذا، صورت‌مسئله، صورت‌وضعیت، صورت‌جلسه و صورت‌مجلس را نیز شاهدیم که در آنها باز هم واژه صورت از محتوای واژگانی خود خیلی دور شده است و دیگر مفهوم اندام چهره از آن مستفاد نمی‌شود. در واقع این اسامی مرکب از نظر معنایی کاملاً برون مرکزند.

اندام‌واژه صورت در کارکرد اسمی خود در ساخت‌های وصفی و اضافی نیز به کار رفته است. در صورت گرفته، عملکرد معنای مرکزی (اندام) را شاهدیم. اما با مشارکت در ساخت خوش صورت (صورت خوش بوده که از جابه‌جا شدن موصوف و صفت به دست آمده)، یکپارچگی دو واحد زبانی خوش و صورت (و حرکت واژه صورت به سمت شبه‌وند شدن) جهت دلالت مفهوم‌شناسانه زیبا و نقش مقوله‌ای صفت را می‌بینیم.

صورت فلکی، صورت اسامی، صورت ظاهر، صورت ازلی، صورت مثالی، در معنای نما و ظاهر چیزی عمل کرده است و حرکت به سمت انتزاعی شدن را در دو مورد آخر شاهدیم (گسترش معنایی). با حضور در ساخت صورت عکس، حرکت این اندام‌واژه را در مسیر ایفای نقش قیدی شاهدیم که در آن اندام‌واژه صورت از محتوای واژگانی اولیه خود خیلی دور شده و دیگر هویت دلالتی اشاره به اندام را ندارد. همچنین در تمام این ساخت‌ها، صورت هسته ساخت محسوب می‌شود. در ساخت‌های موی صورت، صابون صورت، کرم صورت، لیفت صورت، ماسک صورت، ماساژ صورت، آرایش صورت و اصلاح صورت، این اندام‌واژه وابسته بوده و همچنان مقید به معنای واژگانی مرکزی است.

استفاده از صورت در ساخت فعل مرکب را می‌توان در صورت دادن، صورت بستن، صورت پذیرفتن، صورت گرفتن، صورت‌پذیر شدن و صورت دادن در معنای ممکن شدن، انجام گرفتن، به مرحله عمل درآمدن و به نظر آمدن (از نظر معنایی برون مرکز شده‌اند) و صورت برداشتن (فهرست کردن)، صورت پرداختن (نقاشی کردن)، صورت داشتن (خوب و شایسته بودن)، صورت یافتن، صورت سازی کردن، صورت چیزی به خود گرفتن (وضع و حالت چیزی به خود گرفتن)، صورت کردن، بی‌صورت کردن، صورت نوشتن، صورت‌برداری کردن، صورت بخشیدن، صورت درهم کشیدن و... دید. در این کاربردها شاهد آن هستیم که مشارکت واژه صورت در ساخت فعل مرکب به دور شدن هر چه بیشتر این واژه از هویت معنایی اولیه‌اش می‌انجامد، به شکلی که دیگر دال تیپ، وضع، حالت چهره و... به ذهن متبادر نمی‌شود. دور شدن از محتوای واژگانی برای واژه صورت در بی‌صورت به معنای بی شکل، بی‌صورت کردن به معنای تجاوز کردن و در صورت پرداختن به معنای نقاشی کردن به درجات بالایی می‌رسد که سبب می‌شود جست‌وجوی معنای واژگانی خارج از بافت مصرفی بسیار مشکل شود و گاه به حدس‌های عجیب بینجامد.

ساخت‌های مشتق به دست آمده از این اندام‌واژه شامل صورتک، صورتگر/ صورتنگری و صورتمند است که از این موارد، رد معنای اولیه در صورتک احساس می‌شود و در صورتگر با مفهوم نقاش به انسان صاحب قابلیت نقاشی اشاره دارد و در صورتمند به آنچه دارای صورت فیزیکی مشخص باشد اشاره می‌کند. همین‌طور واژه مشتق صورتی با اشاره به رنگ مشخص قرمز کم‌رنگ در مسیر مابین واژگان ملموس و انتزاعی در حرکت است. آنجا که به رنگ صورت اشاره دارد، کمی واژگانی است و آنجا که به نوعی ماده چسبناک رنگی با کیفیت معلوم و مشخص اشاره دارد، انتزاعی می‌شود (از حیث دور شدن از چهره).

فارس نت همچنین به کاربرد ساختی در هر صورت، به صورت فعال، به صورت هندسی و در هر صورت (در هر صورتی) اشاره کرده است که عملکرد قیدی آن را نشان می‌دهد. بنابراین می‌توان گفت که «صورت» که به عنوان اندام‌واژه به عضوی از اعضای بدن اشاره داشته، تداعی‌گر آنچه پیش روی ماست می‌شود و همین مفهوم «آنچه پیش

روی ماست» می‌تواند به القای «شیوه قابل مشاهده انجام کاری» بینجامد و عملکرد قیدی را نتیجه دهد.

صورت (ساخت قیدی) > صورت (ساخت اسم/ فعل مرکب) >

صورت (ساخت اضافی/ وصفی) > صورت (اسم)

صورت دستوری صورت واژگانی با معنای گسترده صورت بیشتر واژگانی

غلامعلی‌زاده به کاربرد دیگری از این صورت زبانی اشاره می‌نماید که در «به صورت» دیگر نمی‌توان اثری از مفهوم چهره یافت. به نظر او با قطعیت می‌توان گفت که «به صورت» یک حرف اضافه مرکب است و ملاک این نام‌گذاری را از دست رفتن معنی صورت (عضو دوم) می‌داند (غلامعلی‌زاده، ۱۳۸۶: ۵۱).

از آنچه تاکنون بیان شده است می‌توان این نتیجه را به دست آورد که واژه قرضی «صورت» در نظام زبان فارسی و واژگان سخنگویان فارسی همچون یک واژه اصیل ایرانی عمل کرده و با مشارکت در همنشینی‌های مختلف از ساخت اضافی/ وصفی تا ساخت اسم و فعل مرکب و پذیرش نقش‌های مقوله‌ای صفت (خوش صورت) و قید، بومی‌شدگی در زبان فارسی را به نمایش گذاشته است. از طرف دیگر این مشارکت فعالانه سبب بالارفتن بسامد کاربرد شده که خود زمینه‌ساز حرکت این واحد زبانی در پیوستار فرایند دستوری‌شدگی و پذیرش تغییرات بیشتر می‌شود.

در ادامه نویسنده به کاربرد دیگری از این اندام‌واژه می‌پردازد و آن ایفای نقش به عنوان کلمه ربط ناهمپایه‌ساز بیان شرط و تقابل است. از جمله واژگان دستوری در زبان فارسی، کلمات ربط هستند که وظیفه برقراری پیوند میان کلمات یک جمله و یا چند جمله را بر عهده دارد. انواع حروف ربط با عملکردهای متفاوت، جایگاه مشخصی در نحو زبان فارسی دارند. کلمات ربط با ایجاد پیوند میان بندهای همپایه و ناهمپایه به رمزگذاری مفاهیم مختلف از اتصال تا انفصال و تقابل و شرط و... مبادرت می‌کنند. در این‌باره می‌توانید به نغزگوی کهن مراجعه کنید (نغزگوی کهن، ۱۳۹۵: ۵۴-۶۷).

از جمله کلمات ربط تقابلی زبان فارسی که نغزگوی کهن به آنها اشاره کرده، اگرچه، ولی با این وجود، در مقابل، این در حالی است که (یک جمله نقش کلمه ربط را ایفا می‌کند) و... است. کلمات ربط تقابلی به رمزگذاری رابطه تقابلی میان جمله‌ها می‌پردازد.

نغزگوی کهن، منابع کلمات ربط تقابلی زبان فارسی را معنای مکانی در (در حالی که)، معنای زمانی حال (با این حال)، کلمه پرسشی چه (اگرچه)، فعل قاموسی (نگو: خونه رفتن نگو که کلید رو جا گذاشته بودم) و کلمه بیان شرط اگر (اگر چه) معرفی کرده است. همان‌طور که مشاهده می‌شود، نه در مجموعه کلمات ربط نغزگوی کهن و نه در مجموعه منابع کلمات ربط تقابلی و شرطی او، اشاره‌ای به اندام‌واژه صورت نشده است. نمونه‌های زیر عملکرد تازه اندام‌واژه صورت را به عنوان حرف ربط نشان می‌دهد:

۱-۳- در صورتی که تو بیایی، من می‌آیم.

۲-۳- در صورتی که تو بیایی، من نمی‌آیم.

همان‌طور که مشاهده می‌شود، جابه‌جایی «اگر» با «در صورتی که» در جمله ۱-۳ نشان می‌دهد که این صورت زبانی عملکرد «حرف ربط مرکب شرطی» را از خود نشان می‌دهد؛ و در جمله ۲-۳ اگرچه، دوباره امکان جابه‌جایی «در صورتی که» با «اگر» است، اما مفهوم تقابل از آن مستفاد می‌شود. اندام‌واژه «صورت» در این حرف ربط مرکب به وضوح از عملکرد سابق خود به عنوان یک واحد واژگانی و اشاره به عضو بدن انسان به عملکرد و ساخت جدید یک واحد دستوری رسیده است. همان‌طور که مشخص است در این زنجیره از کلمات، از فردیت و استقلال دستوری و ماده معنایی واژه صورت بسیار دور شده‌ایم. ثبات همنشینی اجزای زنجیره (توالی ثابت) و ثبات فرم در کنار دستوری و انتزاعی‌تر شدن معنا از دیگر ویژگی‌هایی است که احساس می‌شود و در نهایت کلمه ربط جدیدی را به نحو زبان تقدیم کرده است.

صورت حرف ربط > صورت قیدی > صورت فعل مرکب > صورت اسم مرکب >

صورت شبه‌وندی > صورت اسم

معنای انتزاعی > معنای در میسر انتزاعی شدن > معنای گسترش یافته >

معنای واژگانی اندام‌محور

دستور واژگان

دستوری‌شدگی «اندام‌واژه صورت»: از اندام‌واژه تا حرف ربط بیان شرط و تقابل

مشاهدات زبانی نشان داده‌اند که اندام‌واژه «صورت» به معنای چهره با محتوای واژگانی مربوط و عملکرد اسمی (مقوله اصلی) در اشاره به همین اندام و گاه با گسترش

معنایی، نزدیک به معنای اولیه عمل می‌کند (نمونه‌های ۱-۱ تا ۵-۱). در مرحله بعدی با تعمیم معنایی، مشارکت این واژه در ساخت‌های وصفی و اضافی را شاهدیم (صورت گرفته، خوش صورت، صورت غذا، صورت فلکی). در ساخت‌های مرکب اسمی و فعلی نیز کاربرد بیشتر در گرو دور شدن بیشتر از معنای مرکزی به دست آمده است. در قالب عملکرد حرف اضافه‌ای (قیدی) نیز شاهد تنزل پایگانی آن (از اسم به حرف اضافه) هستیم. اما در ساخت پیوسته «در صورتی که» و یا به صورت گسسته‌اش «در صورتی... که...» اندام‌واژه «صورت» دچار تحول معنایی زیادی شده و از محتوای معنایی اولیه‌اش در ارجاع به بخشی از اندام انسانی بسیار دور شده است، به طوری که دیگر افاده آن معنا صورت نمی‌گیرد. در این سطح شاهدیم که این مجموعه با چرخش معنایی و نقشی شدید در قالب کلمه ربط مرکب ناهمپایه‌ساز بیان شرط و تقابل عمل می‌کند.

۴-۱- تمام صورتش سوخته بود.

۴-۲- به صورت اونا آب پاشید.

۴-۳- صورت مسئله را خوب بخون.

۴-۴- تو به صورتی سیلی زدی که مهربانی توش موج می‌زد.

۴-۵- به صورتی این کار رو بکن که هیچ کس نفهمه.

۴-۶- به صورتی به مهمونی اومد که هیچ کس انتظارشو نداشت.

۴-۷- در صورتی می‌آم که تو بیایی.

۴-۸- در صورتی که تو بیایی، من می‌آم.

۴-۹- در صورتی که تو بخوری، من این غذا رو می‌پزم.

۴-۱۰- در صورتی که تو بیای، من می‌رم.

۴-۱۱- در صورتی می‌آد که زنش نیاد.

با نگاهی به جمله‌های ۴، شاهد آن هستیم که «اندام واژه صورت» از اشاره به «چهره» از مجموعه اعضای بدن انسان و نمای ظاهری چیزی، رفته‌رفته عملکرد قیدی (نمونه‌های ۴-۵ و ۴-۶) یافته و در این نقش از محتوای واژگانی اشاره به «چهره» دور شده است، اما همچنان رگه‌هایی از مفهوم اولیه را حفظ کرده است. با شکل گرفتن خوشه واژگانی «در صورتی که» (پیوسته) و «در صورتی... که...» (گسسته) و ایفای نقش

حرف ربط مرکب شاهد پیش‌روی بیشتر این اندام‌واژه در پیوستار دستوری‌شدگی و تبدیل شدن آن به کلمه نقشی هستیم (نمونه‌های ۴-۷ تا ۴-۱۰).

گروه اسمی < گروه حرف اضافه‌ای > حرف ربط (بیان شرط و تقابل)

واضح است که در نقش حرف ربط مرکب از ویژگی‌های دستوری مربوط به صورت واژگانی واحد قاموسی صورت در قالب یک اسم (مقوله اصلی) که می‌توانست تمام جایگاه‌های مربوط به اسم را اشغال کند و با مقوله‌های دستوری فاعل، مفعول، متمم و یا مضاف‌الیه در جمله با بند ارتباط یابد، دیگر خبری نیست. به عنوان یک حرف ربط مرکب (مقوله فرعی) می‌تواند بار معنایی یک جمله یا بند بیان شرط یا تقابل را مبنای وقوع رخداد جمله پایه قرار دهد. بنابراین در ارتباطی تنگاتنگ با جمله یا بند دیگر، جایگاه جدیدی در ابتدا، یا در وسط دو جمله هسته و وابسته (پایه و پیرو) یافته است. همنشینی حرف ربط به دست آمده با جمله وابسته (پیرو) خود حکایت از نوعی تغییر در رده زبانی اندام‌واژه صورت دارد. نکته دیگر، هم‌زیستی صورت جدید دستوری‌شده با صورت واژگانی سابق در زبان فارسی است. هر دو کاربرد در زبان فارسی موجود است و کاربران از آنها استفاده می‌کنند.

دستوری‌شدگی در خدمت متن

دستوری‌شدگی اندام‌واژه صورت سبب حرکت این واحد زبانی در مسیر فرایند دستوری‌شدگی و تغییرات معنایی بعدی و در نهایت تحول آن به حرف ربط مرکب بیان شرط و تقابل شده است. در نتیجه صورت از نقش اسمی و ویژگی‌های واژگانی اولیه تهی شده، هویت ساختی، معنایی، نقشی، پایگانی، شناختی و کاربردی جدیدی یافته، در خدمت نظام دستوری قرار گرفته و با عملکرد حرف ربطی، در سطحی فراتر از یک جمله ایفای نقش نموده است. در این مقطع شاهدیم که پای متن به عملکرد این صورت قاموسی سابق باز شده و در نهایت می‌توانیم از عملکرد فرایند دستوری‌شدگی در سطح متن سخن بگوییم. به عبارت دیگر فرایند دستوری‌شدگی در این سطح در جهت خلق ابزار ایجاد انسجام متنی عمل می‌کند.

نتیجه‌گیری

در این مقاله به بررسی تغییرات اندام‌واژه قرضی عربی صورت در زبان فارسی در چارچوب کلی فرایند دستوری‌شدگی پرداخته و در پی پاسخ‌جویی برای پرسش‌های زیر: ۱- پیوستار تغییرات درباره دستوری شدن اندام‌واژه صورت چگونه است؟ ۲- پیامدهای معنایی، واژنحوی و مقوله‌ای دستوری شدن این اندام‌واژه چیست؟ به فرهنگ کنایات انوری (۱۳۸۶) و فارس نت مراجعه شد، در کنار استفاده از شم زبانی پژوهشگر گویشور. بررسی‌ها نشان داد که پیوستار تغییرات اندام‌واژه قرضی صورت مانند واژگان اصیل ایرانی از بخش واژگان با محتوای قاموسی به سمت دستور با محتوای دستوری انتزاعی کشیده می‌شود و فرایند دستوری شدن در مواجهه با این واژه مانند هر واژه ایرانی دیگر برخورد می‌کند. در این راستا ساخت‌ها و کاربردهای ذیل مدخل صورت از فعالیت این صورت زبانی بر اساس: ۱- معنای مرکزی آن یعنی چهره ۲- گسترش معنایی (علاقه کل به جزء) صورت به جای گونه، صورت به جای مو و... ۳- گسترش معنایی صورت به چهره زیبا ۴- گسترش معنایی صورت به بخش بیرونی و ظاهری، دال، شکل، وجود و... ۵- مشارکت در ساخت اسم و فعل مرکب خبر می‌دهد.

در ساخت‌های مرکب صورت‌آفرین و صورت‌نگار و... با بسط استعاری، مفهوم وجودی از آن به دست می‌آید. در ساخت‌های مرکب صورت‌حساب یا صورت‌وضعیت از محتوای واژگانی خود بسیار دور شده است. در ساخت اضافی صورت فلکی در جایگاه هسته، ارتباط چندانی با معنای مرکزی خود ندارد و در جایگاه وابسته، کاملاً به محتوای قاموسی خود وفادار مانده است. ساخت وصفی خوش‌صورت، عملکرد صفتی یافته است. در کاربرد قیدی نیز فاصله زیادی از محتوای واژگانی خود یافته است که خبر از حرکت در مسیر فرایند به سمت دستوری شدن بیشتر و دور شدن از ماده واژگانی خود می‌دهد.

در ادامه با ارائه مثال‌هایی نشان داده شد که این واحد واژگانی با عملکرد حرف ربط مرکب ناهمپایه‌ساز برای بیان شرط و تقابل در زبان فارسی فعال است. در واقع این اندام‌واژه ضمن کاربرد قاموسی خود دچار گسترش معنایی شده و با کاربرد کل به جزء و گسترش استعاری رفته‌رفته در خلق مفاهیم جدید مشارکت کرده و در پی آن با فاصله گرفتن از معنای مرکزی و پذیرش نقش دستوری به ایفای نقش در بخش نحو زبان

مبادرت نموده است. در این جهت شاهدیم که ابتدا با قرار گرفتن در ساخت حرف اضافه مرکب به عنوان قید عمل کرده که در این کاربرد هنوز از محتوای معنایی وضع و حالت برخوردار است و در مرحله پایانی تحول خود در نقش حرف ربط مرکب ناهمپایه‌ساز بیان شرط و تقابل بروز می‌یابد. بنابراین پیوستار تغییرات این اسم قاموسی اولیه و کلمه ربط بیان تقابل و شرط پایانی به شرح زیر است:

صورت حرف ربط > صورت قیدی > صورت فعل مرکب > صورت اسم مرکب >

صورت شبه‌وندی > صورت اسم

معنای انتزاعی > معنای در مسیر انتزاعی شدن > معنای گسترش‌یافته > معنای

واژگانی اندام‌محور

دستور	واژگان
--------------	---------------

پیامدهای معنایی تغییرات انجام‌شده، همان‌طور که شرح آن رفته است، از مدلول ملموس عضو انسان به مدلول‌های کاملاً متفاوت در افعال مرکب و مدلول انتزاعی دستوری در انتها متغیر بوده است. پیامد واژنحوی به دست آمدن مشارکت و همنشینی‌های جدید در کاربرد قیدی و در پایان در کاربرد کلمه ربط ناهمپایه‌ساز بیان تقابل و شرط است. پیامد مقوله‌ای این تغییرات، تغییر از مقوله اصلی اسم به مقوله‌های فرعی حرف اضافه و کلمه ربط است. مجموعه تغییرات و پیامدهای ذکرشده سبب شده‌اند که بپذیریم که این اندام‌واژه قرضی در حال پایین آمدن از جاده دستوری‌شدگی است و دور شدن از محتوای واژگانی اولیه، پذیرش توالی و همنشینی جدید در قالب کلمه ربط ناهمپایه‌ساز بیان شرطی یا تقابلی و عمل کردن در سطحی بالاتر از جمله و در سطح متن به مثابه یک ابزار دستوری و در خدمت نحو زبان، تغییر پایگان از مقوله اصلی به مقوله فرعی و به‌ویژه همزیستی در کنار کاربرد قاموسی اولیه، همگی از نشانه‌های عملکرد این فرایند و اثبات دستوری شدن آن است.

از نتایج جنبی این پژوهش، تأیید عملکرد نظام زبان بر واژگان قرضی به مثابه واژگان اصیل است. دیگر آنکه فرایند دستوری‌شدگی به گزینش سخنگوی زبان تن داده و مراحل تغییرات متناسب با فرایند رخ خواهد داد.

پی‌نوشت

۱. فارس‌نت وردنت عمومی زبان فارسی برای جستجوی کلمه و پایگاه دانشی حاوی اطلاعات در مورد واژه‌ها و ترکیبات زبان است. Farsnet.nip.sbu.ac.ir

۲. نفر بعدی جان هورن توک^۱ است که در اثر ریشه‌شناسانه‌اش به نام *The diversions of purely* یا *επεατεροετυα* (در هورن توک، ۱۷۸۶، ج ۱ و ۱۸۰۵، ج ۲) در عین اینکه برخی مفاهیم معاصر و مدرن تئوری دستوری‌شدگی را رونمایی می‌کند، ادعا می‌نماید که زبان در مرحله آغازینش^۲ فقط قادر بود به عقاید ملموس و عینی احتمالاً اشاره به رابطه بر خط صورت و معنی دارد (Heine, 2003 Lehman, 2015).

۳. افزوده نویسنده است. شاید اگر میه در آن تاریخ به این کار مبادرت نمی‌کرد، جرقه با تأخیر پنجاه ساله بعدی که کوریلویچ زنده آن بود، اتفاق نمی‌افتاد.

۴. آنچه گیون در پی بیانش بوده، نوعی حرکت از یک سطح کاربردی تقریباً آزاد به سطح نحوی مقید، از زبان آمیخته و آمیخته مادری به زبان استاندارد، زبان کودک به زبان بزرگسال و کلام گفتاری نسبتاً آزاد به وضعیت نوشتاری مقیدتر است.

وضعیت کاربردی نامقید ----- وضعیت نحوی مقید
زبان آمیخته و آمیخته مادری ----- زبان استاندارد
زبان کودک ----- زبان بزرگسال
کلام گفتاری آزاد ----- کلام نوشتاری طرح‌مند

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

1. John Horn Tooke
2. Original stage

منابع

- احمدی گیوی، حسن (۱۳۸۰: ۱۴۱۲) دستور تاریخی فعل، چاپ سوم، ویراست چهارم، تهران، قطره.
- احمدی گیوی، حسن و حسن انوری (۱۳۸۶) دستور زبان فارسی، چاپ دوم، ویراست سوم، تهران، فاطمی.
- استاجی، اعظم (۱۳۸۶) «پیدایش حروف اضافه از نام اندام‌های بدن»، دستور، ویژه‌نامه فرهنگستان، دوره سوم، شماره ۳، صص ۴۰-۵۱.
- امانوا، فیروزه (۱۳۷۲) «نقش نیم‌وندها در واژه‌سازی فارسی و مسائل واژه‌شناسی در انوماسیولوژی»، ترجمه عبدالمحمد روحبخشان، مجموعه مقالات سمینار زبان فارسی و زبان علم، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، صص ۲۴۷-۲۵۲.
- انوری، حسن (۱۳۸۳) فرهنگ کنایات سخن، تهران، سخن.
- بابا احمدی امانی، مریم (۱۳۹۳) «بررسی دستوری‌شدگی اضافه مکانی Gaed در گویش شوشتری»، مجموعه مقالات دانشگاه علامه، شماره ۳۳۱، صص ۲۳۹-۲۸۴.
- جی نیومایر، فردریک (۱۳۷۸) جنبه‌های زبان‌شناسی سیاسی، ترجمه اسماعیل فقیه، تهران، نی.
- حسین پور لشکامی، اعظم (۱۳۹۲) بررسی پایه‌های دستوری‌شدگی در بیان شفاهی تجربیات در زبان فارسی گفتاری، پایان‌نامه کارشناسی‌ارشد زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه تهران.
- داوری، شادی و مهرداد نغزگوی کهن (۱۳۹۵) زبان فارسی در گذر زمان، تهران، بهار.
- سعادت مصطفوی، فائزه (۱۳۹۴) نقش دستوری‌شدگی در تحول تاریخی فعل در زبان فارسی، رساله دکتری زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه تهران.
- طیب‌زاده، امید (۱۳۸۵) ظرفیت فعل و ساخت‌های بنیادین جمله در فارسی امروز پژوهشی بر اساس نظریه دستور وابستگی، تهران، مرکز.
- غلامعلی‌زاده، خسرو (۱۳۸۶) ساخت زبان فارسی، چاپ پنجم، تهران، احیا کتاب.
- فرشیدورد، خسرو (۱۳۸۸) دستور مفصل امروز بر پایه زبان‌شناسی جدید، چاپ سوم، تهران، سخن.
- کمالی دولت‌آبادی، آسیه (۱۳۸۸) دستوری‌شدگی در فارسی میانه، پایان‌نامه کارشناسی‌ارشد زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه بوعلی سینا همدان.
- لازار، ژیلبر (۱۳۸۴) دستور زبان فارسی، ترجمه مهستی بحرینی، تهران، هرمس.
- ماهوتیان، شهرزاد (۱۳۸۷) دستور زبان فارسی از دیدگاه رده‌شناسی، ترجمه مهدی سمایی، تهران، مرکز.
- میرزایی، صابر (۱۳۹۴) توصیف و تحلیل دستوری‌شدگی در ترکی آذربایجانی، پایان‌نامه کارشناسی‌ارشد زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه تربیت مدرس.
- ناتل خانلری، پرویز (۱۳۷۷) تاریخ زبان فارسی، چاپ ششم، تهران، فردوس.
- نغزگوی کهن، مهرداد (۱۳۹۵) زبان فارسی در گذر زمان، تهران، بهار.

نفرگویی کهن، مهرداد و محمد راسخ مهند (۱۳۹۱) دستوری‌شدگی و بسط استعاری، پژوهش‌های زبانی، دوره سوم، شماره چهارم، صص ۱۱۷-۱۳۴.
نفیسی، سعید (۱۳۴۵) در مکتب استاد، چاپ سوم، تهران، زهره.
وثوقی، حسین (۱۳۸۳) واژه‌شناسی و فرهنگ‌نگاری در زبان فارسی، تهران، بازشناسی اسلام و ایران.

- Abera, D (2016) Grammaticalization Of The Amharic word Fit "face" From a body part to grammatical meanings, *Journal of Language and Culture*, Vol.7, 86-92.
- Anderson, D. and Term Michaelmas (2007) Grammaticalization. www.ling.com.ac.uk/Li7: Historical linguistics
- Bisang, Walter (2011) Grammaticalization and Linguistic typology. *The oxford hand book of grammaticalization*. Heine, Brend. and Narrog, Heiko. Oxford: Oxford Press University, 105- 117.
- Campbell, lyle and Janda, Richard (2001) Introduction: Conceptionsof Grammaticalization and Their Problems, *Language sciences*, Vol.23, 93-112.
- Diewald, Gabriele (2010) On Some Problem Areas in Grammaticalization Studies, *Grammaticalization: current views and issues*, Stathi Katerina, Geh Elke and Köning Ekkehard, Brnjamin Publishing Company, 17-50.
- Frajzyngier, Zymunt (2008) Grammaticalization, Typology and Semantics: Expanding The Agenda, *Typological Studies in Language*, vol.76, 61-102.
- Gebreyes, Sime, Abinet (2014) Grammaticalization of Body –Part Terms in Ethiosemitic, *Language and linguistics E-books on line collection*, Vol.8, 35-51.
- Harder, Peter & Boye, Kasper (2011) Grammaticalization & Functional Linguistics, *The Oxford Hand book of Grammaticalization*, Heine, Brend and Narrog, Heiko, Oxford, Oxford Press University, 56-68.
- Heine, Brend (2003) Grammaticalization., *The Handbook of Historical Linguistics*, Brian D. Joseph and Richard Yanda, London, Blackwell pub, 575-601..
- (1993) *Auxiliaries Cognitive Forces and Grammaticalization*, New York, Oxford University press.
- Hopper, P. J. (1996) Some Recent Trends in Grammaticalization, *Annual Reviews of Anthropology*, Vol.25, 217-230.
- Hopper, P. J. and Traugott, E. C. (1994) *Grammaticalization*, Cambridge, Cambridge University Press
- Jarad, Najib, Ismail (2015) From Bodily Posture to Progressive Aspect Markers, *Lingua posnaniensis*, (57) (1) 89-112.
- Lehman, Christian (2015) *Thoughts on Grammaticalization*, Berlin, Language Science Press, 3rd ed.
- Lindström M. A. T (2004) *History of The Concept Grammaticalization*, PhD Dessrtation, Sheffield University.